

بررسی مبانی فکری در تدوین اصول مدیریت اسلامی

حمیدرضا وزیرزنجانی^۱

دکتر لطف‌الله فروزنده دهکردی^۲

(تاریخ دریافت ۸۸/۶/۱۵ - تاریخ تصویب ۸۸/۸/۲۰)

چکیده

مدیریت، دستاورد خلاقیت و انضباط فکری بشر بوده و ظهور آن در حوزه روابط انسانی و تعامل انسان‌ها می‌باشد و کارکرد عمده آن، برخورداری فزون‌تر انسان از سعی و کوشش فرد و جمع است. از این رو در تعالیم عالیه مکتب حیات‌بخش اسلام که دارای آیینی در ابعاد اجتماعی و کاربردی است، تبیین جایگاه مدیریت و طرح مباحث آن یک ضرورت به حساب می‌آید. همچنین اهمیت جایگاه مدیریت در اسلام و تفکر اسلامی، چه در سطح کلان (امت اسلامی) و چه در سطح خرد (سازمان‌ها)، ایجاد می‌نماید تا صاحب‌نظران مسلمان با استعانت از فرهنگ و ارزش‌های غنی اسلامی و با اتکاء به کتاب خدا، سنت و عترت و با تلاش و کوشش خستگی‌ناپذیر، عزم خود را در دستیابی به الگوی جامع نظام مدیریت اسلامی جزم نموده و حرکت نظام‌مندی را در این راستا آغاز نمایند. لذا در این مقاله سعی شده است مبانی فکری در تدوین اصول مدیریت اسلامی مورد بررسی قرار گیرد. جدا از ظاهر نسبتاً متنوع در اکثریت اصول مدوّن توسط صاحب‌نظران، وجود نوعی هماهنگی و توازن مبنایی در تمامی اصول

۱ - دانشجوی دکتری مدیریت بازرگانی دانشگاه پیام نور، hr.vaziranzjani@gmail.com

۲ - استادیار دانشگاه پیام نور، l.forozandeh@gmail.com

مدیریت اسلامی قابل مشاهده است و مبنای تمامی این اصول، برگرفته از اصول اعتقادی می‌باشد. همچنین بر اساس یک بررسی تطبیقی مشخص می‌گردد که اصول مدیریت غربی برگرفته از جهان‌بینی علمی (مادی) بوده، در صورتی که اصول مدیریت اسلامی بر اساس جهان‌بینی اسلامی (مذهبی) می‌باشد که این امر نشانگر ریشه‌دار بودن این اصول است و اکثر اصول مدیریت غربی بعد از مدتی، ارزش و اهمیت خود را از دست داده و اصولی جدید جایگزین آن می‌گردد.

واژگان کلیدی: مبانی فکری (جهان‌بینی)، علم کلام، منابع مدیریت اسلامی، شناخت‌شناسی دین، اصول مدیریت اسلامی.

مقدمه

سبک مدیریتی هر جامعه متأثر از ارزش‌های حاکم بر آن جامعه است. زیرا ارزش‌ها از یک سو تعیین‌کننده اهداف و از سوی دیگر راهنمای شیوه‌ها و تبیین ابزار رسیدن به اهداف می‌باشند. به همین سبب الگوی مدیریت اسلامی چه در سطح کلان (امت اسلامی) و چه در سطح خرد (نظام اداری و یا سازمان‌ها)، متبعث از اصول و قوانین مشخصی است که براساس ملاک‌های اسلامی استوار گشته و سمت و سوی الهی دارد و هدف آن، ارتقاء انسان در جهت کمال و بهبود نظام‌های اجتماعی است. خوشبختانه در سال‌های اخیر با تشکیل همایش‌ها، سمینارها و تدوین برخی کتب و مقالات و حتی ایجاد مؤسسه مطالعات مدیریت اسلامی، حرکت مقدسی در این جهت صورت گرفته است که خود حاکی از توجه به این عرصه مهم است. برای تبیین چنین الگوی مدیریتی، ضروری است ابتداءً با بعضی از تعاریف، موضوعات و مسائل مرتبط، آشنا شویم تا زمینه مناسب برای ادامه بحث آماده گردد. لذا در قسمت اول به توصیف و تعریف عناوین مورد نظر، اشاره مختصری شده و در قسمت دوم برخی از اصول عنوان شده توسط برخی از صاحب‌نظران تبیین می‌شود. امید است مجموعه این مطالب، مدخلی مناسب برای ورود به میدان مبانی فکری در مدیریت اسلامی باشد.

شرح عناوین

در قسمت نخستین به بیان مفاهیم ارائه شده در عنوان مقاله «مبانی فکری در تدوین اصول مدیریت اسلامی» پرداخته و به معرفی اجمالی واژگان آن اشاره خواهد شد.

مبانی

کلمه «مبنا» که جمع آن مبانی است، مترادف با «اصل» دانسته شده و به دلیل این که مبانی و اصول کلمات عربی می‌باشند، ابتداء از دیدگاه لغویین عرب به آن اشاره می‌گردد. «مبنا» در تعریف معادل اساس و روش است (مهیار، ۱۳۷۰: ۷۷۶) و «اصل»، بن هر چیز و بیخ آن را گویند. همچنین «قسمت زیرین شیء و اساس و زیربنای دیوار را اصل نامند». در تعریفی مشروح‌تر؛ «اصل آن است که غیر آن بر آن بنا شود» (انصاری و دیگران، ۱۳۸۴). در فارسی، مبنا به معنی بنیاد، شالوده، بنیان و اساس و جمع آن مبانی است (معین، ۱۳۶۳: ۳۷۷۷) و اصل به معنی ریشه، بیخ، بن و بنیاد و جمع آن اصول می‌باشد (معین، ۱۳۶۳: ۳۹۳).

بنابراین، مبانی به عنوان زیرساخت و بن و پایه مطمح نظر می‌باشد و گاه مراد از مبانی یا اصول در هر علمی حقایق ثابت شده است که مباحث دیگر آن علم، مترتب بر آن می‌باشد.

جهان‌بینی (مبانی فکری)

با توجه به آنکه ترکیب «مبانی فکری» معادل «جهان‌بینی» در نظر گرفته شده، لازم است که تعریفی از مفهوم «جهان‌بینی» به دست دهیم که اساساً جهان‌بینی یعنی چه؟ بدیهی است که واژه «دیدن» که در کلمه «جهان‌بینی» به کار رفته، نباید موجب اشتباه گردد و جهان‌بینی را با جهان احساسی یکی بگیریم. جهان‌بینی، جهان‌شناسی است، نه جهان‌احساسی و به مسأله معروف «شناخت» مربوط می‌شود؛ لهذا از مختصات انسان است و به نیروی اندیشه و تفکر و قدرت ارزیابی انسان از مجموع هستی بستگی دارد، برخلاف جهان احساسی که مشترک میان انسان و حیوان است.

افراد از نظر جهان‌شناسی، با یکدیگر متفاوتند. بعضی افراد شاید از سطح حیوانات بالاتر نیامده و شناختی درباره جهان ندارند و به تعبیر قرآن به «نظر» و «تفکر» درباره جهان نپرداخته‌اند. آنان که به مرحله‌ای از جهان‌شناسی رسیده‌اند، تفاوت‌هایی میان آن‌ها در جهان‌شناسی هست، اما این تفاوت‌ها دو گونه است: برخی به تفاوت در آنچه «جهان‌بینی» نامیده می‌شود منجر می‌گردد، و برخی نه؛ زیرا برخی تفاوت‌های جهان‌شناسی‌ها، «تفاوت کمی» است و برخی «تفاوت کیفی».

تفاوت کمی یعنی اینکه یک فرد موجودات بیشتری می‌شناسد و دیگری کمتر؛ مثلاً یکی از احوال ستارگان یا خواص فیزیکی یا شیمیایی اشیاء بیشتر آگاه است و دیگری کمتر، یکی عناصر را در عدد کمتری می‌شناسد و دیگری در عدد بیشتر. این تفاوت‌ها تأثیری در آنچه «جهان‌بینی»

نامیده می‌شود، ندارد. یعنی نمی‌توان گفت کسی که کلاس بالاتری از یک علم را طی کرده، از کسی که در کلاس پایین‌تر است، جهان‌بینی بهتر و کامل‌تری دارد. مثلاً عدد ستارگان چند هزار است یا چند میلیون یا چند میلیارد و یا عدد عناصر چهارتا است یا صدتا، در عین اینکه شناخت ما را درباره قسمتی از جهان تغییر می‌دهد، جهان‌بینی ما و طرز تلقی کلی ما را از جهان، تغییر نمی‌دهد.

تفاوت کیفی، که بهتر است آن را «تفاوت ماهوی» بنامیم، به شکل، نظام و قیافه و چهره کلی جهان مربوط می‌شود؛ یعنی تفاوت شناخت دو نفر از جهان، همیشه جنبه کمی ندارد که یکی پدیده‌های بیشتری می‌شناسد و دیگری کمتر، گاهی جنبه کیفی و ماهوی دارد. یعنی جهان و هستی در نظر یکی یک نوع شخصیت و یک گونه قیافه و چهره دارد و در نظر دیگری، شخصیت و قیافه و چهره دیگر؛ مثلاً یکی جهان را مجموعه‌ای از اجزای پراکنده و بی‌رابطه می‌پندارد و دیگری جهان را به منزله یک ماشین که همه اجزایش با یکدیگر مرتبط است و سوئی به صورت یک موجود زنده که رابطه‌ها از نوع رابطه عضوی است؛ یکی حوادث جهان را مجموعه‌ای از یک سلسله تصادفات می‌پندارد و دیگری ناشی از ضرورت‌های علی و معلولی؛ یکی نظام را حکیمانه می‌بیند و دیگری پوچ و بیهوده و عبث؛ یکی نظام را نظام ثابت می‌بیند و دیگری متحرک و سیال؛ یکی یکنواخت می‌بیند و دیگری متکامل؛ یکی بی‌عیب و نقص می‌داند و دیگری ناقص و پر از عیب؛ یکی نظام موجود را بهترین نظام ممکن می‌داند و نظام احسن از این نظام را محال می‌داند و یکی نظامی بهتر از این نظام را ممکن می‌شمارد؛ یک خیر محض می‌بیند و یکی شر محض و یکی ممزوج (آمیخته شده)؛ یکی جهان را در کل خود زنده و شاعر می‌بیند و دیگری مرده و بی‌شعور؛ یکی محدود می‌بیند و دیگری نامحدود؛ یکی سه بُعدی می‌بیند و دیگری چهار بُعدی. جهان‌بینی، به طور کلی سه گونه است، یعنی از سه منبع ممکن است الهام بگیرد: علم، فلسفه، دین. پس جهان‌بینی سه گونه است:

۱. **جهان‌بینی علمی:** علم یعنی تحقیق درباره موضوعاتی خاص از قبیل اجسام بی‌جان، گیاه، حیوان، تن انسان، روان انسان، جامعه و غیره. علم مبتنی بر سه چیز است:

- بررسی جزئیات
- فرضیه
- آزمون

یک عالم که در جستجوی قوانین حاکم بر یک پدیده است، اول به بررسی و مشاهده موارد

جزئی می‌پردازد. پس از مرحله بررسی و مطالعه و مشاهده موارد جزئی، فرضیه‌ای در ذهن او نقش می‌بندد و سپس آن را در عمل، مورد آزمایش قرار می‌دهد. اگر آزمایش آن را تأیید کرد، به صورت یک اصل و یک قانون به اثبات رسیده مورد قبول واقع می‌شود و تا فرضیه‌ای کامل‌تر و جامع‌تر که با آزمون‌های بیشتری تأیید شود، پیدا نشود، آن اصل علمی به قوت و اعتبار خود باقی است، به محض تأیید شدن فرضیه جامع‌تر، جای خود را به او می‌دهد. علم به این طریق به شناخت علت‌ها و سبب‌ها و شناخت معلول‌ها و اثرها می‌پردازد، با آزمایش عملی علت چیزی و یا معلول و اثر چیزی را کشف می‌کند و آنگاه به سراغ علت یا معلول معلول می‌رود. بزرگترین مزیت شناخت علمی این است که دقیق و جزئی و مشخص است. اما شناخت علمی به موازات اینکه دقیق و مشخص و توانایی‌بخش است، دایره‌اش محدود است و از حدود موضوع خاص تجاوز نمی‌کند و در شناخت آن موضوع که از طریق شناخت علت‌ها و سبب‌ها و یا معلول‌ها و اثرها صورت می‌گیرد، تا حد معینی پیش می‌رود و به «نمی‌دانم» می‌رسد.

از نظر شناخت علمی، جهان کهنه کتابی است که اول و آخر آن افتاده است؛ نه اولش معلوم است و نه آخرش، نه مؤلفش شناخته شده و نه غرض و هدف مؤلف معلوم است. جهان‌شناسی علمی، «جزء‌شناسی» است نه کل‌شناسی؛ جزء‌شناسی‌ای که هرگز به شناخت کل و مجموع نائل نمی‌شود.

جهان‌شناسی علمی به حکم اینکه جزء‌شناسی است، نه کل‌شناسی، از ارائه قیافه و چهره کل جهان ناتوان است. کل جهان را از روی جزء قیاس گرفتن، فیل‌شناسی مردمی را به یاد می‌آورد که در تاریکی شب، فیل را لمس می‌کردند و از طریق لامسه می‌خواستند شکل فیل را بیان کنند: آنکه گوش فیل را لمس کرده بود، مدعی بود که فیل به شکل بادبزن است، آنکه پای فیل را لمس کرده بود، آن را در شکل یک ستون معرفی کرد، آنکه خرطوم فیل زیر دستش آمده بود، می‌گفت فیل عیناً به شکل ناودان است و آن که دست به پشت فیل مالیده بود، حتم داشت که فیل به شکل یک تخت است.

نارسایی دیگر شناخت علمی این است که در جهت دادن به ما در زندگی، تأثیری ندارد. شناخت علمی قادر نیست به ما الهام ببخشد که راه و روشی «باید» در زندگی انتخاب کنیم. یعنی علم ما را تا حدودی به آنچه هست آگاه می‌سازد، بدون آنکه درباره آنچه «باید» به ما

الهام ببخشد.

۲. **جهان‌بینی فلسفی:** جهان‌شناسی فلسفی هر چند دقت و مشخص بودن جهان‌بینی علمی را ندارد، در عوض از آن نظر که متکی به یک سلسله «اصول» است و آن «اصول» اولاً بدیهی هستند و از ارزش نظری مطلق برخوردارند و ثانیاً عام و دربرگیرنده‌اند و به اصطلاح از احکام «موجود بماهو موجود»‌اند و ثالثاً ثابت و غیرقابل تغییرند، طبعاً اقناع‌کننده ذهن و قابل اعتماد و دربرگیرنده و نامحدود است.

جهان‌شناسی فلسفی، بر عکس جهان‌شناسی علمی که مانند نورافکنی در یک ظلمت یلدایی است، مانند نور سپیده‌دم است که فراگیرنده است و کران تا کران را می‌گیرد، هر چند نیمه روشن و نیمه تاریک است. ذره‌بینی‌هایی که در پرتو نورافکن قوی میسر است، در پرتو سپیده‌دم میسر نیست.

جهان‌شناسی فلسفی پاسخگویی به همه آن مسائلی است که جهان را در کل خود مشخص می‌کند، قیافه و چهره جهان را می‌نمایاند و ارکان و پایه‌های ایدئولوژی انسان را استوار می‌سازد یا از بیخ و بن ویران می‌نماید.

۳. **جهان‌بینی دینی:** اگر هرگونه اظهار نظر کلی درباره هستی و جهان را، یعنی درباره مسائلی که ماهیت کل هستی را مشخص می‌کند و شکل و قیافه هستی را نشان می‌دهد، جهان‌شناسی و جهان‌بینی فلسفی بدانیم، باید جهان‌بینی مذهبی را نوعی جهان‌بینی فلسفی بدانیم.

جهان‌بینی‌های فلسفی و مذهبی - برخلاف جهان‌بینی علمی - وحدت قلمرو دارند، هر چند محتواها احياناً متفاوت می‌شود. ولی اگر نظر به مبدأ معرفت و شناخت داشته باشیم که مبدأ شناخت یکی، عقل و مبادی عقلی است و مبدأ شناخت دیگری، وحی و الهام؛ مسلماً جهان‌بینی مذهبی با جهان‌بینی فلسفی دو نوع است.

در برخی مذاهب مانند اسلام، جهان‌شناسی مذهبی در متن مذهب رنگ فلسفی یعنی رنگ استدلالی و تعقلی به خود گرفته است. در قرآن کریم و کلمات رسول خدا و امیرالمؤمنین و سایر ائمه اطهار (علیهم السلام) به مقیاس وسیعی در مسائل فکری و اعتقادی از قبیل معاد با تکیه بر عقل، استدلال و اقامه برهان شده است. از این رو جهان‌بینی اسلامی در عین اینکه جهان‌بینی مذهبی است، نوعی جهان‌بینی عقلانی فلسفی است (مطهری، ۱۳۸۶: ۲۳).

مدیریت

ریشه عربی کلمه مدیریت، «دور» و «دوران» است که به معنای گردیدن و گرداندن است. در فارسی مدیریت به معنای مدیر بودن و مدیری است و مدیر به اداره کننده کاری یا مؤسسه‌ای گفته می‌شود (معین، ۱۳۶۳: ۱۳۹۷۳). همچنین از لحاظ ریشه، معادل با معنی کلمه «ریاضت» است که آن نیز دقیقاً به معنای تربیت و مهارت است و آنگاه در تربیت و مهارت نفس به کاربرده می‌شود که با نظریه خودمدیریتی^۱ افق نزدیکی دارد.

نظریه معانی اصطلاحی مدیریت نیز بسیار متنوع و گسترده است و به گفته یکی از صاحب نظران به تعداد صاحب نظران در مدیریت، تعریف مدیریت وجود دارد. برخی از این تعاریف عبارتند از:

- مدیریت، به معنای کار کردن با و به وسیله افراد و گروه‌ها برای رسیدن به مقاصد سازمان است (آدیزس، ۱۳۷۶: ۱۸۴-۱۷۹)؛
- مدیریت، فراگرد تبدیل اطلاعات به عمل است (کاتز^۲، ۱۹۵۵: ۳۳)؛
- مدیریت، هماهنگ کردن فعالیت افراد سازمان به غیر از اعمالی که باید توسط خود مدیر صورت گیرد، می‌باشد (نیومن و سامر^۳، ۱۹۶۵: ۲)؛
- و

با توجه به تعاریف ارائه شده می‌توان تعریف زیر را که نزد اکثر صاحب نظران مدیریت در ایران دارای مقبولیت بیشتری است، ارائه نمود:

«مدیریت، فرایند به کارگیری مؤثر و کارآمد منابع مادی و انسانی در برنامه‌ریزی، سازماندهی، بسیج منابع و امکانات، هدایت و کنترل است که برای دستیابی به اهداف سازمانی و بر اساس نظام ارزشی مورد قبول، صورت می‌گیرد (رضائیان، ۱۳۶۹: ۶).

مدیریت اسلامی

ترکیب مدیریت اسلامی، ترکیب اضافی است و جزء دوم به گونه‌ای در مضاف، تخصیص ایجاد می‌کند. مهم این حقیقت است که آیا این گونه ترکیب‌ها جایگاه حقیقی دارد یا خیر؟ آیا می‌توان نوع خاصی از مدیریت را تحت عنوان مدیریت اسلامی معرفی نمود یا آن که مانند برخی دیگر

۱ - Self-Management

۲ - Katz

۳ - William Newman and J.V. Charles Summer

از این گونه اضافات، چنین اضافه‌ای واقع‌بینانه نخواهد بود؟ در پاسخ به‌جا است به علل و انگیزه‌هایی اشاره کنیم که بتواند سبب مفهوم‌دار بودن این ترکیب گردد.

نخست ذکر این نکته لازم است که مراد از مدیریت در این نوشتار، بیان پاره‌ای اصطلاحات و قواعد خاص نیست؛ بلکه مراد، مفهوم عام و توسعه‌یافته‌ای می‌باشد که می‌توان گفت مدیریت اسلامی، جزئی از این مفهوم وسیع خواهد بود. دوم اینکه مدیریت از مفاهیمی است که زیرمجموعه‌ای از حوزه روابط انسانی را در بردارد که ارکان اصلی آن تعامل انسانی است و وابستگی مستقیم با فرآیند ارتباطات انسانی دارد و از سوی دیگر نیمی از تعالیم مکتب حیات‌بخش اسلامی پیرامون اصل ارتباط به دو گونه؛ فرد با فرد و فرد با جمع است. با توجه به این مطلب، به طور قطع و یقین در مفاهیم عالی‌ه اسلامی جایگاهی برای طرح این گونه مباحث وجود دارد. نکته سوم در این موضوع نهفته است که محور عمده مباحث علوم انسانی را خود انسان تشکیل می‌دهد، در حالیکه علوم مادی و تجربی که رکن عمده آن عناصر مادی طبیعت است، موادی است که خارج از هر رنگ و بویی می‌باشد و وابسته و متعلق به مذهب و مکتب و ایده‌ای خاص نیست. بدین جهت در حوزه علوم انسانی آنچه جهت‌دهنده و تعیین‌کننده محور بحث است، کیفیت نگرش به آدمی و انسان می‌باشد که حاکم بر فضای کلی مطالب خواهد بود.

با توجه به نگرش عمیق اسلام به انسان، جایگاه والای مباحث انسان‌شناسی در قرآن مجید به حدی است که می‌توان گفت دو محور عمده مباحث قرآن را «خدا» و «انسان» تشکیل می‌دهد. مفاهیم مدیریتی نیز در این مجموعه، جایگاه خود را می‌یابد. به خصوص همانگونه که اشاره شد با توسعه مفهوم مدیریت و شمول مباحثی همچون خودمدیریتی، دامنه مدیریت نه تنها به مدیران بلکه به عموم انسان‌ها تسری داده می‌شود و افق‌های تازه‌تری گشوده می‌گردد که در متون مدیریت مغرب زمین در حوزه مدیریت رفتار سازمانی، بدان توجه بیشتری شده است، اما به دلیل ضعف بیش انسان‌شناسی، توفیق چندانی کسب نکرده است؛ گرچه در بعضی از تألیفات اخیر نویسندگان و صاحب‌نظران مدیریت در غرب به طور جدی‌تری به مفاهیمی چون شناخت ماهوی یا خودمفهومی^۱، عزت نفس یا خویش‌احترامی^۲ و خودسودمندی^۳ پرداخته شده است.

۱ - Self-Concept

۲- Self-Esteem

۳ - Self-Efficiency

با توجه به نکات و مطالب بیان شده، روشن گردید که مدیریت با پسوند اسلامی دارای مفهومی واقعی بوده و از جایگاه والایی نیز برخوردار می‌باشد و امید است بتوان زیربنای کلی و قاعده‌های هرم اندیشه‌های مدیریتی را به مفهوم گسترده آن در اسلام تبیین نمود (انصاری و دیگران، ۱۳۸۴: ۷-۸).

علم کلام

یکی از علوم اسلامی «علم کلام» است. علم کلام، علمی است که درباره عقاید اسلامی؛ یعنی آنچه که از نظر اسلام باید بدان معتقد بود و ایمان داشت، بحث می‌کند. به این نحو که آن‌ها را توضیح می‌دهد و درباره آن‌ها استدلال می‌کند و از آنها دفاع می‌نماید.

علمای اسلامی می‌گویند، مجموع تعلیمات اسلامی سه بخش است:

- الف. **بخش عقاید**، یعنی مسائل و معارفی که باید آن‌ها را شناخته و به آن‌ها معتقد بود و ایمان آورد، مانند توحید، صفات ذات باری تعالی، نبوت عامه و خاصه، و برخی مسائل دیگر؛ البته فرق اسلامی در اینکه چه چیزهایی از اصول دین است و لازم است به آنها ایمان و اعتقاد داشت تا حدودی اختلاف نظر دارند.

- ب. **بخش اخلاق**، یعنی مسائل و دستورهایی که درباره «چگونه بودن» انسان از نظر صفات روحی و خصلت‌های معنوی است؛ مواردی از قبیل عدالت، تقوا، شجاعت، عفت، حکمت، استقامت، وفا، صداقت، امانت و غیره.

- ج. **بخش احکام**، یعنی مسائل مربوط به کار و عمل که چه کارهایی و چگونه باید انجام شود، از قبیل نماز، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، بیع (خرید و فروش)، اجاره، نکاح (زناشویی)، طلاق، تقسیم ارث و غیره.

علمی که متصدی بخش اول است، «علم کلام» است، و علمی که عهده‌دار بخش دوم است، «علم اخلاق» نامیده می‌شود، و علمی که بخش سوم را بر ذمه دارد، «علم فقه» نام گرفته است.

در این تقسیم، آنچه مقسم واقع شده است، «تعلیمات اسلامی» است، یعنی چیزهایی که جزو متن اسلام است، نه علوم اسلامی که اموری را هم که مقدمه‌ای است بر تحقیق درباره تعلیمات اسلامی شامل می‌گردد، مانند: ادبیات، منطق و احیاناً فلسفه. همچنین در این تقسیم، جهت ارتباط تعلیمات اسلامی با «انسان» مورد توجه قرار گرفته است، چیزهایی که مربوط است به عقل و

اندیشه انسان «عقاید» خوانده شده است و چیزهایی که مربوط است به خُلق و خوی انسان «اخلاق» خوانده شده است و چیزهایی که مربوط است به عمل و کار انسان، «فقه» نام گرفته است.

به هر حال علم کلام، علم عقاید اسلامی است که در گذشته، به آن «علم اصول دین» یا «علم توحید و صفات» هم می‌گفته‌اند. به طور خلاصه؛ در تعریف علم کلام اسلامی، کافی است که بگوییم علمی است که درباره اصول دین بحث می‌کند، به این نحو که چه چیز از اصول دین است و چگونه و با چه دلیل اثبات می‌شود و جواب شکوک و شبهاتی که در مورد آن وارد می‌شود، چیست؟

درباره آغاز علم کلام و اینکه از چه وقت در میان مسلمین پدید آمد، نمی‌توان دقیقاً اظهار نظر کرد. آنچه مسلم است، این که در نیمه دوم قرن اول هجری، پاره‌ای از مسائل کلامی از قبیل بحث جبر و اختیار و بحث عدل در میان مسلمین مطرح بوده است و شاید نخستین حوزه رسمی این مباحث، حوزه درس حسن بصری متوفاً در ۱۱۰ هجری است. مسأله جبر و اختیار یکی از مسائل مورد اختلاف مسلمین بود، بطوریکه معتقدان به اختیار و آزادی به نام «قَدَری» و منکران آن به نام «جبری» معروف شدند.

علم کلام در عین اینکه یک علم استدلالی و قیاسی است، از نظر مقدمات و مبادی که در استدلالات خود به کار می‌برد، مشتمل بر دو بخش است: عقلی و نقلی.

بخش عقلی کلام، مسائلی است که مقدمات آن صرفاً از عقل گرفته شده است و اگر فرضاً به نقل استناد شود، به عنوان ارشاد و تأیید حکم عقل است، مثل؛ مسائل مربوط به توحید و نبوت و برخی از مسائل معاد. در این گونه مسائل، استناد به نقل (کتاب و سنت) کافی نیست و صرفاً از عقل باید استمداد شود.

بخش نقلی کلام، مسائلی است که هر چند از اصول دین است و باید به آنها مؤمن و معتقد بود، ولی نظر به اینکه این مسائل فرع بر نبوت است، نه مقدم بر نبوت و نه عین آن، کافی است که از طریق وحی الهی یا سخن قطعی پیامبر مطلب اثبات شود، مثل؛ مسائل مربوط به امامت (البته به عقیده شیعه که امامت را از اصول دین اسلام می‌داند) و اکثر مسائل مربوط به معاد (مطهری، ۱۳۸۶: ۶۱-۵۷).

منابع مدیریت اسلامی

منبع سرشار کلیه موضوعات و معارف اسلامی، قرآن کریم است. گنجینه‌ای که نخست هر نکته و نظر اسلامی را باید در آن جست یا بر آن عرضه کرد و در صورت سازگاری با قرآن مجید، بر آن مهر قبولی نهاد.

پس از قرآن، دومین منبع حقایق اسلامی، سنت پیغمبر اسلام (ص) و معصومین (ع) است که در کنار قرآن به منزله شرح و توسعه کلام خداوند محسوب می‌گردد. طبعاً برای جستجو و یافتن هر حقیقت اسلامی باید به سراغ این دو منبع اصلی رفت و نظر اسلام را در آن جویا شد. در کنار این دو منبع، هرگاه سخن از احکام و حقوق اسلامی مطرح می‌شود، فقهاء از دو مأخذ دیگر نیز یاد می‌کنند که اجماع و عقل بوده و برای دریافتن احکام دینی و حقوق اسلامی می‌توان از این دو منبع استمداد جست. موضوع مدیریت اسلامی نیز خارج از این قاعده نیست و برای راه یافتن به آن، ملزم به مراجعه به منابع اصیل اسلامی خواهیم بود. بدین جهت در ادامه به معرفی اجمالی این چهار منبع اشاره می‌گردد:

• کتاب

همانگونه گفته شد مهمترین منبع معارف و موضوعات اسلامی، کتاب آسمانی مسلمین می‌باشد که برترین معیار شناخت حقیقی است. این صحیفه وحی دارای اسامی پنجاه و چندگانه‌ای است که هر کدام بعد خاصی از این مجموعه را مطرح می‌کند که از مشهورترین اسامی آن کلمه قرآن می‌باشد. مجموعه مطالب قرآن کریم را می‌توان به پنج بخش تقسیم نمود:

۱. **اصول عقاید:** مهمترین بخش قرآن کریم، مبحث اصول عقاید و جهان‌بینی و هستی‌شناسی قرآن است. با توجه به آن که عقاید قرآنی، زیر بنای اصلی مکتب اسلام را شامل می‌شود و استحکام هر بنا به زیرساخت و پایه اولیه آن است، ملاحظه می‌گردد که در بیش از یک دهه از بعثت پیغمبر اکرم (ص)، عمده آیاتی که بر ایشان نازل شده، حول محور اصول عقاید می‌باشد. این دسته آیات تبیین‌کننده ابتداء وجود و انتهاء آن و بیان‌کننده موقعیت جهان و انسان بین مبدأ و انتها است که طی سه اصل اساسی توحید، نبوت و معاد مطرح می‌گردد و آنچه به عنوان اصول مدیریت اسلامی در ادامه مقاله مطرح خواهد گردید، مبتنی بر همین سه اصل می‌باشد.

۲. **احکام:** حدود پانصد آیه از قرآن مجید اختصاص به احکام دارد که دربردارنده احکام

الهی عبادات و روابط بین انسان و خدا و معاملات است، مجموعه این بخش را «آیات الاحکام» می‌گویند.

۳. **اصول اخلاقی:** از ضروری‌ترین تعالیم انبیاء الهی، مسایل اخلاقی است. بخش عمده‌ای از آیات قرآن، آداب و اخلاق فردی و اجتماعی را تعلیم می‌دهد. گاه سخن از وظایف اجتماعی است و زمانی، فرد به شکیبایی دعوت و بردباری به عنوان یک صفت فردی ستوده می‌گردد.

۴. **قصص و تاریخ:** ذکر حالات اقوام و امت‌های گذشته، یادآوری انبیاء پیشین و سرگذشت و تاریخ ایشان و موافقین و مخالفانشان، بخش مهمی از قرآن را تشکیل می‌دهد. در لابلای این حکایات عوامل شکست، پیروزی، سقوط و موفقیت تمدن‌ها نیز تذکر داده می‌شود تا آموزشی برای آیندگان باشد. آنچه که در این بخش بسیار مهم و کاربردی حائز اهمیت می‌باشد، آن است که قصص قرآن نه داستان است، نه تاریخ و نه بیان اساطیر، بلکه تحلیلی کلی است بر عملکردها که نه در بند زمان خاصی است و نه مکان ویژه‌ای می‌طلبد.

۵. **امثال و حکم:** از عالی‌ترین شیوه‌های آموزش، استفاده از تمثیل است. در وادی تعلیم پس از ذکر نکات مهم و دشوار، آنچه آسان‌کننده مشکلات است، ذکر مثال و استفاده از تمثیل است، استفاده از کلیشه‌های معمول تحت عنوان ضرب‌الامثال نیز در این راستا می‌باشد. خداوند در قرآن از شیوه تمثیل استفاده کرده و تمثیل حکیمانه قرآن در تبیین مفاهیم، نقش بسیار مهمی را ایفاء می‌کند. البته عمده تمثیلات قرآن در رابطه با جهان ملموس پیرامون ما است. تمثیل به باران، باد، آتش و رویش گیاهان و غیره، همه قابل درک و لمس است (انصاری و دیگران، ۱۳۸۴: ۳۹-۳۵).

سنت

واژه «سنت» از نظر لغت به معنای راه، روش و قانون و در اصطلاح فقهاء دارای دو معنا می‌باشد؛

۱- مستحب در مقابل واجب، ۲- قول، فعل و تقریر معصومین (علیهم‌السلام). در این جا معنای دوم مورد نظر می‌باشد که به توضیح هر یک از مصادیق آن می‌پردازیم:

۱. **قول:** عبارت است از گفتار و الفاظ صادره از معصوم (ع) که در اصطلاح «سنت حدیث» اطلاق می‌شود.

۲. **فعل:** مقصود از فعل، عمل معصوم (ع) است که از آن حکم خدا کشف می‌شود؛ زیرا

معصوم(ع) عاری از گناه و خطا می‌باشد. بنابراین انجام عملی از ناحیه او حداقل کشف از جایز بودن آن و ترك فعلی از طرف معصوم(ع) حکایت از واجب نبودن آن امر می‌کند.

۳. **تقریر:** اگر در حضور معصوم(ع) عملی انجام گیرد و یا حکمی از احکام الهی بیان و یا به معصومی دیگر نسبت داده شود و حضرت آن عمل را نهی و یا خبر را تکذیب نکند، این عدم تکذیب و نهی نمودن از سوی معصوم، به منزله امضاء یا تأیید آن عمل محسوب می‌شود و این عدم نهی و تکذیب را «تقریر» می‌گویند(جمعی از محققین، ۱۳۷۰: ۶۴-۵۷)

اجماع

یکی دیگر از منابع چهارگانه احکام، اجماع است. اجماع در اصطلاح فقهاء شیعه، عبارت از اتفاق نظر فقهاء شیعه بر حکمی از احکام اسلامی است، به گونه‌ای که کاشف از نظر معصوم(ع) باشد. اجماع در نظر فقهاء امامیه، به عنوان یک منبع اصلی برای کشف احکام شرع محسوب نمی‌شود. زیرا نظر هر یک از فقهاء با احتمال خطا همراه است و اجماع آنان نیز به خودی خود خالی از احتمال خطا نیست و اعتباری ندارد، بلکه ارزش و اعتبار اجماع به جهت کاشفیت آن از نظر معصوم(ع) است؛ به این معنی که وقتی فقهاء بر حکمی اتفاق نظر داشتند، نشانگر این است که نظر معصوم(ع) نیز همین بوده و گرنه چنین اجماعی محقق نمی‌شد. بنابراین نمی‌توان اجماع را به عنوان منبع مستقلی در کنار کتاب و سنت دانست، بلکه منبع فرعی به شمار می‌رود.

همچنین اجماع در صورتی حجت است که مبتنی بر مدرک نباشد، یعنی مستند به دلیلی از کتاب یا سنت نباشد؛ زیرا در این صورت باید دید آن مدرکی که مستند فقهاء بوده، قابل قبول است یا خیر که بدین ترتیب اجماع به خودی خود فاقد ارزش خواهد بود.

عقل

واژه «عقل» در لغت و عرف عام و فلسفه و اخلاق، معانی و اصطلاحات گوناگونی دارد. معنایی که با بحث کنونی مناسب است، عبارت است از نیروی درک‌کننده درونی که اثبات یا نفی قضایایی را ادراک می‌کند که از مفاهیم کلی تشکیل یافته‌اند.

عقل به عنوان یک منبع برای احکام و حقوق اسلامی به دو صورت قابل تصور است؛ نخست آنکه بخشی از قواعد حقوقی و احکام اسلامی از وحی گرفته شود و بخشی دیگر از عقل، به

طوری که عقل به عنوان منبع مستقلی برای احکام و حقوق اسلامی به شمار رود. معنای دیگر این است که عقل در برخی موارد، کاشف از احکام شرعی شناخته شود و اعتبار آن تنها از جهت کاشفیت از اراده تشریحی خداوند باشد، نه به عنوان منبع مستقلی برای تشریح و قانونگذاری. درباره این که تا چه اندازه برای کشف احکام شرعی می‌توان از عقل استفاده نمود، در میان فقهاء اختلاف نظر وجود دارد. نظر فقهاء اصولی شیعه این است که تنها در موارد خاصی می‌توان از حکم عقل برای کشف حکم شرعی استفاده کرد.

لازم به ذکر است که استفاده از منابع اسلامی و استنباط احکام آن با مطالعه و بررسی مختصر و اجمالی حاصل نمی‌گردد، بلکه راه وصول به احکام و حقوق اسلامی به شکل تفصیلی آن مسأله، اجتهاد، غور و تتبع در این منابع است. البته در احکام مسأله، اجتهاد و طی طریق آن روشن است، اما طبعاً در دیگر مسائل اسلامی نیز کسانی می‌توانند رأی اصیل را مطرح کنند که در منابع و مأخذ اسلامی، تتبع کارشناسانه و کاملی کرده باشند (انصاری و دیگران، ۱۳۸۴: ۴۴-۴۲).

اجتهاد

اهم وظایف و مسؤولیت‌های علمای امت، «اجتهاد» است. اجتهاد یعنی کوشش عالمانه با روش صحیح برای درک مقررات اسلام با استفاده از منابع: کتاب، سنت، اجماع و عقل. کلمه «اجتهاد» اولین بار در احادیث نبوی به کار رفته و سپس در میان مسلمین رایج گردیده است. این کلمه در قرآن نیامده است. کلمه‌ای که از لحاظ روح معنی مرادف این کلمه است و در قرآن آمده است، «تفقه» است. قرآن صریحاً به تفقه و فهم عمیق دین دعوت کرده است. اجتهاد یا تفقه، در دوره غیبت امام معصوم (ع)، وظیفه بسیار حساس و اساسی برعهده دارد و از شرایط جاوید ماندن اسلام است. اجتهاد را به حق نیروی محرکه اسلام خوانده‌اند. ابن سینا فیلسوف بزرگ اسلامی با روشن‌بینی خاصی این مسأله را طرح کرده و می‌گوید:

«کلیات اسلامی، ثابت و لایتغیر و محدود است و اما حوادث و مسائل، نامحدود و متغیر است و هر زمانی مقتضیات مخصوص خود و مسائل مخصوص خود را دارد. به همین جهت ضرورت دارد که در هر عصر و زمانی گروهی متخصص و عالم به کلیات اسلامی و عارف به مسائل و پیشامدهای زمان، عهده‌دار اجتهاد و استنباط حکم مسائل جدید از کلیات اسلامی بوده باشند» (مطهری، ۱۳۸۶: ۱۹۷).

شناخت‌شناسی

برای نگرش کلی به جایگاه مدیریت در نظام اسلامی، ذکر مسأله «شناخت‌شناسی» به عنوان پیش‌نیاز بحث ضروری می‌نماید که در ادامه مطرح خواهد شد. بطور کلی اساسی‌ترین مسأله‌ای که در مباحث ایدئولوژیک مورد توجه است، مسأله شناخت‌شناسی و معرفت‌شناسی است که غربی‌ها از آن به «تئوری شناخت»^۱ و «اپیستمولوژی»^۲ تعبیر می‌کنند. میدان بحث این حوزه درباره معرفت و شناخت انسان بوده و مسایلی چون معرفت، ابزار شناخت، ارزش و اعتبار معرفت و معیارهای آن مورد گفتگو و بررسی قرار می‌گیرد. مبحث شناخت‌شناسی را می‌توان یکی از مهمترین شاخه‌های فلسفه دانست.

در شناخت‌شناسی دین سه مسأله مطرح می‌شود:

۱. **منابع شناخت:** با توجه به جایگاه والای منابع شناخت در میان سایر مسائل، گاهی از آن تعبیر به ابزارهای شناخت می‌شود که خداوند متعال در وجود انسان به ودیعه نهاده است. در یک بررسی مختصر، منابع شناخت را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

▪ **حواس ظاهری:** حواس پنجگانه یا بیشتر (گاه تا ده حس نام برده شده است)، ابتدایی‌ترین و سطحی‌ترین شناخت از هستی را برای آدمی به ارمان می‌آورد. البته بین تمام حواس، تکیه بر دو حس بینایی و شنوایی بیشتر است که دو کانال عمده وجود انسان و سیستم صدا و سیمای او را شکل می‌دهد. بینایی در شناخت و مشاهده آیات تکوینی حق، چه به شکل سطحی و یا دید دقیق علمی، زمینه تفکر و تعقل در جهان را فراهم می‌کند. شنوایی نیز در معرفت دینی، نقش به‌سزایی دارد و در اصل از طریق نقل وابسته به آن است.

▪ **دریافتهای درونی و وجدانی:** از اندرون دل و وجدان هم می‌توان در زمینه‌سازی معرفت و تبیین آن بهره‌مند گردید. آنچه انسان در اندرون خویش وجدان می‌کند، برای او سودمند و مفید است. البته درک وجدانی و معرفت شهودی، زمانی مفید است که با اصول مسلم عقلی و شرعی تنافی نداشته باشد. همچنین دریافت وجدانی و شهودی چون علم حضوری است و جنبه فردی دارد، لذا برای دیگران

۱ - Theory of Knowledge

۲ - Epistemology

اعتبار ندارد، مگر به گونه‌ای به معرفت عقلی بازگردانده شود.

▪ **عقل و خرد:** مهمترین منبع شناخت و معرفت دینی عقل و خرد است، زیرا در معارف اثباتی دینی راهی جز استدلال عقلی وجود ندارد. چون دین و حقایق آن از مقوله محسوسات نیست تا بتوان از طریق حس و تجربه آن را اثبات کرد، همچنین بدون میانجی‌گری عقل و اصول آن معرفت‌های حسی نیز حاصل نمی‌گردد. بدین جهت در دین از عقل به «حجّت باطنی» و «پیامبر درونی» تعبیر می‌شود که در کنار حجج بیرونی یعنی انبیاء و ائمه، مکمل حجّت حق می‌باشند. در متون دینی موارد فراوانی می‌بینیم که به نقش فعال عقل در تحصیل شناخت اصول نظری و عملی اشاره شده است.

۲. **شرایط شناخت:** با توجه به آن که معرفت و شناخت در اولین قدم، نیازمند رؤیت و دیدن است و نیز شرط اول دیدن، وجود نور و روشنایی است، لذا باید گفت شرط اول شناخت، وجود محیط نورانی است، نه فضای ظلمانی. اما آنچه موجب نورانیت است و می‌توان به عنوان چراغ هدایت بدان تکیه کرد، از دیدگاه قرآن مجید، ابتداء وحی و کلام آسمانی است که فراسوی بشر را روشن می‌نماید و سپس شمس منیر رهبری اسلام. به دنبال این مشعل هدایت آنچه موجب نورانیت ذهن انسان می‌گردد، مسأله علم است و از آن به نور تعبیر می‌شود که موجب افزودن بصیرت درونی انسان است. البته طبیعی است کسب شرایط شناخت منوط به ایجاد چنین محیط نورانی در وجود است که با تقوا و اخلاق و عمل صالح محقق می‌گردد.

۳. **موانع شناخت:** همانگونه که در بحث منابع شناخت بیان شد، در شناخت سه قضیه عقل و دل و حس مداخلت کامل دارند. بنابراین موانع شناخت نیز باید اموری باشند که سد و مانع راه عمل و فعالیت این سه منبع گردد، اما آنچه بیشتر نقش دارد، موانع عقلی و قلبی است که شناخت دقیق را تعدیل می‌نماید؛ البته موانع حس نیز در حد خود تأثیر منفی دارد. آنچه که موجب عدم خالص بودن عقل می‌گردد، گاه هوس‌های انسانی است که زنگار آینه عقل است و گاه رنگ عشق و محبت و گاه طعم کینه و غضب دارد. با مراجعه به قرآن کریم می‌توان گفت عواملی که مانع شناخت می‌گردند، چهار عامل عمده ظلم، کفر، اسراف و عشق می‌باشند.

اصول مدیریت اسلامی

طبق مباحث مطروحه، اصول و مبانی مدیریت اسلامی مانند دیگر مباحثی که زیربنای اسلامی دارد، به یقین مأخوذ از مبانی و اصول مسلم اسلام خواهد بود. منبع اتخاذ این اصول نیز طبعاً قرآن و سنت است. به توجه به اینکه اصلی‌ترین و بنیادین‌ترین پایه‌های دین مبین اسلام و حتی تمام ادیان آسمان و الهی را سه اصل توحید، نبوت و معاد تشکیل می‌دهد، همان سه اصلی که فلسفه وجود بشر، زیستن او و فرجام او را تفسیر می‌کند و حقیقت این سه، همان سیر و سلوک مطلوب انسان متعالی است، لذا آنچه به عنوان اصول و مبانی مدیریت اسلامی مطرح می‌گردد، به گونه‌ای در رابطه با یکی از این سه اصل بنیادی (توحید، نبوت و معاد) است.

در این راستا به لحاظ تقدم اصل توحید در مبانی اسلامی، ابتداء اصول اخذ شده از توحید و آنگاه اصول راجع به معاد و سپس اصولی که در رابطه با مبحث و اصل نبوت است، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

• توحید

مبحث این بخش، درباره توحید یعنی ایمان به خدا و یگانگی خداست. از نظر کلی سه راه (یعنی سه راه کلی که باز بعضی از آن راه‌ها خودش به راه‌های جزئی‌تری منشعب می‌شود) درباره اثبات وجود خدا ذکر شده است یا وجود دارد. ما معتقدیم هر سه راه هم راه‌های درستی است که عبارتند از:

۱. **راه روانی یا فطری:** به این صورت است که از راه وجود خود انسان، خدا را اثبات کرده‌اند، به این معنا که گفته‌اند احساس وجود خدا در انسان هست؛ یعنی در فطرت و در خلقت هر کسی یک احساسی و یک تمایلی وجود دارد که این احساس و تمایل خود به خود انسان را به سوی خدا می‌کشاند.

۲. **راه علمی یا شبه فلسفی:** راه علمی که علمی محض بخواهد باشد، برخلاف نظریه بسیاری از افراد محال است که بتواند خدا را به انسان معرفی کند. یعنی راهی که علم به طور مستقیم بخواهد خدا را به انسان نشان بدهد، وجود ندارد. چون علم کارش این است که پدیده‌های عالم را به انسان می‌نمایاند، یعنی باید شیء کوچک باشد تا علم بتواند آن را نشان بدهد. علم می‌تواند یک عنصر از عناصر طبیعت را برای انسان کشف کند. بلکه، علم به طور کمک و معاون و غیرمستقیم می‌تواند خدا را نشان بدهد و بسیار معاون و کمک

خوبی است. اینجاست که باز باید علم دست به دست فلسفه بدهد. این راه، شناخت خدا از طریق مخلوقات است؛ یعنی از طریق موجودات و واقعیاتی که ما مستقیم با آن‌ها در تماس هستیم.

۳. راه‌های عقلانی و فلسفی: راه‌های فلسفی چون علمی نیست، به این معنا که تجربی

نیست، بیشتر جنبه حسابگری دارد، محاسبه است - البته نه محاسبه ریاضی - یعنی نظیر محاسبات ریاضی، انسان از راه معانی و مفاهیم خواسته است در این زمینه استدلال کند.

با توجه به جایگاه توحید و ذکر این نکته که کلیه گفتارها و کردارها در نظام معرفت دینی به نوعی در ارتباط با این اصل اساسی است، از این جهت برداشت‌های توحیدی و اصول مورد استفاده از آن بسیار زیاد است، آنچه در این جا مطرح می‌شود، گوشه‌ای از این قواعد است که با توجه به رویکردهای مدیریتی، بدان پرداخته می‌شود و به عنوان نکات محدودی از قاعده هرم اندیشه‌های مدیریتی در مکتب اسلام است. با توجه به مطالب مذکور، چند اصل از مهمترین اصول مطرح شده در اصل توحید به شرح زیر مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد:

اصل اول: ایمان‌گرایی و خدامحوری؛ اولین اصل از سلسله اصول زیرمجموعه توحید، مسأله ایمان‌گرایی و خدامحوری است، سرلوحه برنامه تمام رهبران الهی دعوت به ایمان است. پیامبران ابتداء خود جلودار وادی ایمان بوده‌اند، آنگاه دیگران را دعوت می‌کردند.

اصل دوم: وحدت و هماهنگی؛ واژه وحدت در کلام عرب جنبه مصدری دارد و به معنای نقطه مقابل کثرت، تکثیر و تشتت می‌باشد. البته لازم به ذکر است که وحدت خود یک اصطلاح فلسفی است و انواعی دارد. کلمه هماهنگی (هم‌آهنگی) نیز چنین تعریف شده است: هم‌آهنگی، توافق و تناسب و ارتباط چند صدای مختلف در آن واحد. مراد از این اصل، همسویی، توازن و یکپارچگی مجموعه وجود و هستی است، چه در خلقت و ایجاد و چه در استمرار و بقاء.

اصل سوم: عدم تقدم بر خدا و رسول؛ تقدم یا مقدم شدن و پیش تاختن نسبت به خداوند متعال دو گونه متصور است: اولاً، تقدم در تکوین و طبیعت و نظام مادی عالم است که این قسم تحقق پیدا نمی‌کند، زیرا تقدم بر خداوند و برهم زدن ساختار نظام و سیستم مادی ممکن نیست، خواص مادی اشیاء عالم در ذات این امور نهاده شده و بشر در پی کشف و بهره‌برداری از آن است؛ نه ایجاد و تسریع آن. ثانیاً، جای دیگری که بحث تقدم بر خدا مطرح می‌شود، محدوده تشریح و قانونگذاری است. برای توضیح بیشتر و روشن شدن موضوع باید دانست که خداوند

سبحان برای امور عالم، حدود و مرزهایی تعیین نموده که ضوابط حاکم بر هستی است.

• معاد

بعد از مسأله توحید، مهمترین مسأله دینی اسلامی، مسأله معاد است. پیغمبران آمده‌اند برای اینکه مردم را به این دو حقیقت مؤمن و معتقد کنند: یکی به خدا (مبدأ) و دیگری به قیامت و یا فعلاً - به اصطلاح معمول ما - معاد. مسأله معاد چیزی است که برای یک مسلمان، ایمان به آن لازم است؛ یعنی در ردیف مسائلی نیست که چون از ضروریات اسلام است و ایمان به پیغمبر ضروری است، پس ایمان به آن هم به تبع ایمان به پیغمبر ضروری است.

در قرآن کریم نیز این اصل جدی‌ترین اصل است، به گونه‌ای که بیش از هزار و اندی آیه در این مورد وارد شده است؛ یعنی یک بخش از شش قسمت قرآن، اختصاص به اصل معاد یافته که خود جایگاه رفیع این اصل را مطرح می‌کند. بارزترین نشانه‌های انسان‌های وارسته در قرآن، اعتقاد و باور جازمانه به مسأله عالم آخرت است. که در این قسمت نیز سه اصل از اصول استفاده شده از مبحث معاد به شرح زیر مطرح خواهد شد:

اصل چهارم: اصل اختیار و مسؤولیت؛ طبق این اصل، باید در هر بخشی که تفویض اختیار لازم باشد، به موازات آن نیز به همان اندازه توقع مسؤولیت باشد که در عمل واکنش دو سویه‌ای بین این دو قضیه ملاحظه شود؛ بطوریکه اختیار، تعیین‌کننده مسؤولیت‌هاست و مسؤولیت، تحدیدکننده اختیارات خواهد بود.

اصل پنجم: اصل عمل و تلاش؛ از اساسی‌ترین دستاوردهای اصل معاد که موجب نشاط و توان بخشی به دنیای انسان‌هاست، اصل عمل و تلاش است. با توجه به معرفت دینی پای نهادن به جهان بعدی و رسیدن به وجود تکامل یافته فقط از طریق عمل و تلاش امکان‌پذیر است. زندگی دنیا جایگاه تلاش و فرصتی برای عمل و کار است که به انسان‌ها ارزانی شده است تا با دسترنج خود، فردای بهتری را بسازند.

اصل ششم: اصل آخرت‌گرایی و هدف‌گذاری؛ از دستاوردهای اصلی آخرت‌گرایی در حوزه مدیریت اسلامی، اجتناب از آفات دنیازدگی، مصرف‌گرایی و تجمل است که به حق از بزرگ‌ترین عوامل تضعیف کارآیی مدیران است. این آفات اگر در میدان عمل خودنمایی کند، موجب اثر سوء بخشیدن در مجموعه فضای عملیاتی و کاری می‌شود. از نتایج کاربردی این اصل، همان نظم و نظام بخشیدن به مجموعه اهداف است. مدیریت آخرت‌گرا در هر تلاش و

عمل با تعیین هدف آغاز می‌شود و از بهترین شیوه و طریق در راه رسیدن به اهداف مورد نظر بهره‌برداری می‌نماید.

• نبوت

بحث ما دربارهٔ نبوت، به یک اعتبار دومین اصل و به اعتبار دیگر سومین اصل از اصول دین است. اصول دین به یک اعتبار عبارت است از توحید، نبوت و معاد، ولی از دید شیعیان چون دو چیز دیگر هم جزء اصول دین است، گفته می‌شود که اصول دین پنج است: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد. به هر حال نبوت یکی از ارکان اصول دین است. مفهوم عمومی‌ای که همهٔ مردم از نبوت دارند، این است که بعضی از افراد بشر واسطه هستند میان خداوند و سایر افراد بشر، به این نحو که دستورهای خدا را از خدا می‌گیرند و به مردم ابلاغ می‌کنند. تا این حد را همه در تعریف نبوت قبول دارند.

اصل نبوت چه به شکل نبوت عامه آن؛ یعنی احتیاج عمومی به انبیاء و چه نبوت خاصه؛ یعنی تعیین رسول خاص از شرایط عمده ایمان و ارکان دیانت است. در این راستا از این حقیقت مهم نیز اصول فراوانی در اندیشه‌های مدیریت اسلامی قابل استخراج و استنباط است که به سه اصل اساسی ذیل اشاره می‌گردد:

اصل هفتم: اصل هدایت و رهبری؛ طبق این اصل، مسأله هدایت در فطرت وجود و هستی نهادینه شده است و در مورد انسان به خصوص شکل والاتری پیدا می‌کند و تار و پود انسان در حیات دینی تنیده با مفهوم هدایت و رهبری است. در رویکرد مدیریتی اصل هدایت و رهبری باید گفت: اصل هدایت و رهبری مفهوم تکامل یافته امر سرپرستی انسان بر انسان است که در طول تاریخ حیات بشری به گونه‌های متفاوت بروز نموده و متکی بر مناسبت‌های مختلف اجتماعی زندگی انسان می‌باشد.

اصل هشتم: اصل بشارت و انداز؛ معنای بشارت، ایجاد امید و نشاط کردن و واداشتن به تلاش بیشتر است که همان تشویق است. انداز نیز به مفهوم به خود آوردن و ایجاد بیم و نگرانی کردن است که همان تنبیه و لازمه آن است. با روشن شدن آنچه از این دو واژه مراد است، باید گفت از اصول ثابت و مسلم در تربیت قرآنی، مسأله بشارت و انداز است. کتب آسمانی همیشه دارندهٔ این دو جهت می‌باشند؛ گاه بُعد بشارتی و امیدبخشی داشته و گاه جنبهٔ تنبیه و بیداری و به خود آوردن.

اصل نهم: اصل تعلیم و تعلّم مستمر؛ در قرآن کریم اولین صحنه و حضور انسان در محضر پروردگار پس از آفرینش و خلقت او مسأله تعلیم و تعلّم است؛ آن جا که خداوند، معلم و اولین انسان، اولین متعلم است و ماده مورد بحث و درس علم به شناسایی اسماء و آیات الهی می‌پردازد. اما رویکرد مدیریتی این اصل همانگونه که مطرح است تأکید بر پویایی هر چه بیشتر در میدان مدیریت است. با آموزش نوین و مستمر در هر زمینه ممکن از آسیب‌پذیری و واماندگی مدیران کاسته و به پویایی و ترقی هر چه بیشتر ایشان افزوده خواهد شد و با استفاده از دستاوردهای نوین، ابتکارات بیشتری ملحوظ خواهد گردید (انصاری و دیگران، ۱۳۸۴: ۱۸۶-۵۲). البته علاوه بر اصول فوق، اصول و مبانی بسیاری در زمینه مدیریت اسلامی از منابع مطروحه، قابل استخراج می‌باشد که در ادامه به برخی دیگر از این اصول که توسط جمعی از صاحب‌نظران عنوان گردیده، خواهیم پرداخت:

- **نامه حضرت علی (ع) به مالک اشتر:** تعریف اصل برگرفته از کتاب‌ها و نظریه‌های مدیریت معاصر است. براساس چنین مفهومی به نامه آن حضرت نگریسته و با الهام از آن به پیشنهاد اصولی می‌پردازیم. البته در ارتباط با توانایی‌ها و خصایص لازم برای مدیریت و عناصر و وظایف آن می‌توان مفاهیم بسیاری از آن نامه استخراج کرد که بیان آن به مباحثی دیگر نیاز دارد. ما در اینجا تنها به ذکر اصول می‌پردازیم:

اصل اعتقاد، اصل وحدت جهت، اصل وحدت دستور، اصل سلسله مراتب، اصل اولویت رفاه مردم و احترام به آنان، اصل توانایی‌ها و خصایص لازم برای مدیر، اصل توانایی در کنترل نفس، اصل خوش‌بینی، اصل انصاف، اصل انضباط، اصل تبعیت منافع فرد از منافع عمومی، اصل انتظار از مدیر، اصل کاربرد ضابطه و دوری از رابطه، اصل رازداری، اصل مؤانست و توجه به افراد، اصل احسان، اصل حقوق و پاداش عادلانه، اصل جدایی شخص از موضوع، اصل تمرکز (میزان و مقدار کاری که باید مدیران انجام دهند)، اصل ارزشیابی و کنترل و نظارت، اصل تناسب شغل با فرد.

با توجه به مفهوم اصل در مدیریت، بیست اصل از نامه حضرت علی (ع) به مالک اشتر استخراج و معرفی شد. اصولی که در این نامه است به مراتب بیشتر از مجموعه اصولی است که در نظریه‌های موجود مدیریت این عصر وجود دارد، بطوریکه مطالعه این اصول و کاربرد آن‌ها موجب افزایش کارایی و کارآمدی سازمان می‌شود (برنجی، ۱۳۷۷).

همچنین در دستورالعملی که حضرت علی (ع) به یکی از کارگزاران خود می‌نویسند، سه اصل از

اصول برنامه‌ریزی را بیان می‌کنند:

۱. رعایت اصل اقتصاد و پرهیز از اسراف؛
 ۲. به گردش انداختن مال و اندوخته‌های مادی در شریان‌های حیاتی اجتماع؛
 ۳. آینده‌نگری و پیش‌بینی در مسائل اقتصادی و اجتماعی.
- اصغر مشبکی، اصول و مبانی مدیریت اسلامی را چنین بیان می‌نماید:
 ۱. **تعیین هدف:** اصل و پایه‌ی اساسی در مدیریت عبارت است از تعیین هدف نهایی و غایی به طوری که نتیجه نهایی به طور راهبردی مطرح می‌شود و بقیه عوامل از جمله مدیریت، جزء ابزار برای رسیدن به هدف منظور می‌شود. آنچنانکه از متون اسلامی می‌فهمیم، هدف در مدیریت اسلامی عبارت است از رشد انسان‌ها به طوری که انسانیت جایگاه ویژه خود را در جان انسان‌ها و اجتماعات بیابد. بر این اساس شکل‌ها و تجمع‌ها، تأسیسات و تشکیلات باید گردونه‌هایی باشند که با هدایت مدیریت‌های صالح، انسان‌ها را به «رشد» برسانند.
 ۲. **دانشمندی و بینش:** دانشمندی و بینش، دو عنصر تفکیک ناپذیری هستند که یکی از مبانی مدیریت اسلامی را تشکیل می‌دهند. در زمینه ضرورت تجهیز مدیریت به عقل سیاسی و اجتماعی، انبوهی از تعالیم وجود دارد.
 ۳. **روش:** سومین اصل از اصول مدیریت را «روش» تشکیل می‌دهد. مدیریت را بر پایه مبانی فکری و سیستم اجرا و اعمال، به طبقاتی می‌توان تقسیم کرد: مدیریت علمی و غیرعلمی، مدیریت مشورتی و استبدادی و غیره. آنچه از متون اسلامی استخراج می‌شود و به عنوان مدیریت بایسته و شایسته شناخته می‌شود، عبارت است از: مدیریتی علمی، متمرکز، مشاوره جویانه، باز و آزاد.
 ۴. **رهبری و هدایت:** الگوی مدیریت اسلامی، رسالت است و امامت. بنابراین وظیفه مدیریت در هر سطحی، ارشاد و هدایت است؛ مدیر، مرشد و هادی است و در کار هدایت‌گری و ارشادش، مسؤلیت‌هایی دارد؛ از جمله کشف و شناخت استعدادها، پرورش و ایجاد زمینه‌های شکوفایی، سمت‌دهی و جهت‌بخشی به انگیزه‌ها و غیره.
 ۵. **ارزیابی عملیات:** اصل پنجم از اصول مدیریت، «ارزیابی عملیات» است. مدیریت در هر سطح و بُعدی، توانایی‌هایی عام و خاص دارد (توانایی‌های تکنیکی و فنی و

توانایی‌های فکری و معنوی). این توانایی‌ها که ارکان مدیریت هستند در تعالیم عالیۀ اسلامی، دارای دستورها و تعالیم روشنگری می‌باشند (مشبکی، ۱۳۷۷).

- علیرضا علی‌احمدی، اصول مدیریت اسلامی را چنین بیان می‌کند؛ در نظام اسلامی برای مدیریت، اصولی مطرح است که از آن به «اصول عام مدیریت اسلامی» می‌توان یاد کرد. که عبارتند از؛ ارزش‌های کلیدی اعتقادی و ایدئولوژیکی که در همه یا اکثر حوزه‌های مدیریت کاربرد دارد. اصول عام مدیریت اسلامی، در نقطه مقابل «اصول خاص» قرار دارد. در اینجا منظور از این اصول؛ ارزش‌ها و حساسیت‌هایی است که دین در ارتباط با هر یک از اجزاء کار و ایجاد محیط کاری (سازمان) ابراز داشته است.

۱. **اصول عام:** ارزش‌های مطرح شده در اسلام، پیرامون دنیای غیب، زمان، انسان، سازمان، فرهنگ معنویت و رفتار سازمانی است. نسبت این ارزش‌ها با یکدیگر از تعادل و توازن برخوردار است. پاره‌ای از اصول بنیادین مدیریت اسلامی که ناشی از ارزش‌هاست، عبارتند از؛ **اصل ایمان و غیب‌محوری، اصل آگاهی و بصیرت، اصل صداقت و عمل صالح، اصل تعاون و همکاری و مشارکت، اصل قسط و عدل، اصل رعایت عهد و امانت، اصل عظمت و اقتدار سازمانی و ...، اصل برادری و اخوت اسلامی، گذشت و بردباری، اصل توازن و اعتدال، اصل رعایت مصالح و اولویت‌ها.**

۲. **اصول خاص:** پاره‌ای از اصولی که در حوزه خاص یا برخی از حوزه‌های مدیریت اسلامی بکار می‌رود، براساس حوزه‌های مدیریت هر یک را جداگانه دسته‌بندی می‌نمائیم. معمولاً حوزه‌های مدیریت براساس وظایف اساسی مدیران به پنج حوزه تقسیم شده‌اند، ولی این دسته‌بندی خالی از نقص نیست. زیرا اگرچه اساسی‌ترین نقش مدیران اعمال وظایف است، ولی مدیریت سازمان و کارگزاران آن را نمی‌توان در وظایف مدیران خلاصه نمود. شاید بتوان از دیدگاه کامل‌تری علاوه بر وظایف اصلی مدیران، نقش‌ها و ویژگی‌های آنان از یک سو و مباحث رفتار سازمانی، فرهنگ سازمانی و حوزه‌های تخصصی مدیریت نظیر مدیریت تولید، مدیریت منابع انسانی، مدیریت مالی، مدیریت بازاریابی و ... را از سوی دیگر، از جمله مباحث مدیریت دانست. وجود اهداف سازمانی و مدیریت بر خویشن از جدیدترین موضوعات مدیریت است که شاید در دسته‌بندی سنتی وظایف ننگجد. ضرورت دارد به یک

نکته توجه شود که اصول عام در حوزه‌های خاص کاربرد دارند، لذا ذکر برخی از مصادیق اصول عام در ضمن اصول خاص نمی‌تواند مناقشه دسته‌بندی محسوب گردد (علی‌احمدی، ۱۳۸۳).

- محمدی ری شهری، ۴ اصل را بعنوان اصول مدیریت اسلامی به شرح زیر بیان می‌کند: سعه صدر، آسان شدن، کار، رسایی سخن، معاون شایسته.
- عسگریان، مهمترین اصول مدیریت اسلامی را چنین بیان می‌کند: جلوگیری از تشتت آراء، آموزش در جهت تغییرات باطنی انسان‌ها، هماهنگی، شناخت از اجرای امور، صبر داشتن، رعایت اولویت‌ها، رعایت نظم، برنامه داشتن، وارسته بودن، توسعه‌گرا بودن، عاقبت‌اندیش بودن، مأمّن‌ساز محیط سازمان، باآگاهی به امور رسیدگی کردن، توزیع اخبار نمودن، آموزش، ایجادگری، عفو و گذشت، درست بکار بردن ایام فراغت.
- شهید فیاض‌بخش، اصول مدیریت اسلامی را چنین بیان می‌کند: ارزش روی لیاقت پرسنل برود (شایسته‌سالاری)، تشویق و ارتقاء بر اساس خدمت بیشتر و بهتر باشد، کارمند خود را در قبال کار مسؤول بداند، مدیر روح قانون را حفظ کند، نه خود قانون را، اعتماد به همه کارکنان داشته باشیم، کار به عنوان وظیفه انجام شود، فرد نگاه به عکس‌العمل مدیر نکرده بلکه مسئولیتش را انجام دهد، امر به معروف و نهی از منکر باید در اداره رعایت شود، هدف اداره، تأمین نیازهای معنوی انسانی علاوه بر نیازهای عادی وی باشد، پرسنل و مدیریت باید خودکنترلی داشته باشند.
- شهید بهشتی، اصول مدیریت اسلامی را چنین برشمرده‌اند: خودگردانی براساس معیارهای اسلامی، ایمان مردم به زمامداران، اول باید افراد عادل و صدیق پیدا را کرد، بعد کار را بدان‌ها سپرد، مکتب اسلامی در پی جذب و پرورش و رشد دادن به همه انسان‌هاست، مراقبت پیگیر و مستمر مسئولان در عین اعتماد به زیردستان، دستگاه مدیریت جامعه اسلامی، یک مجموعه یکپارچه است.
- جاسبی، اصول مدیریت اسلامی را اینگونه بیان می‌دارد: اصل جهان‌بینی اسلامی، مدیریت اسلامی، مدیریتی است مکتبی و نظام ارزشی اسلام بعنوان یک مکتب بر تمامی اجزای تشکیل‌دهنده این مدیریت حاکم است، اصل نظام‌گرایی یا سیستماتیک (اسلام یک نظام کامل و چند بُعدی است)، هدف‌جویی، وحدت همه اجزاء و هماهنگی بین آن‌ها، هماهنگی با جهان هستی، به هدفی که خداست ختم

می‌شود، اصل مکتب و تمام بودن اصول و مبانی مدیریت اسلامی (فروزنده و جوکار، ۱۳۸۶).

- نقی‌پورفر، اصول مدیریت اسلامی را بدین گونه بیان می‌کند: اصل عدم تقدم بر خدا و رسول، اصل آخرت‌گرایی، اصل وحدت و هماهنگی، اعمال مدیریت براساس اختیار نیروها، اعمال مدیریت براساس بصیرت نیروها (نقی‌پورفر، ۱۳۸۴).
- محمدحسین ساجدی‌نیا، مهمترین اصول مدیریت اسلامی را اینگونه بیان می‌دارد: اصل عدم تقدم بر خدا و رسول، اصل تعبد و بندگی خداوند، اصل وحدت و هماهنگی در مدیریت و سلسله مراتب سازمانی، اصل اعمال مدیریت براساس اعتدال و میانه‌روی، اصل اعمال مدیریت براساس اختیار، اصل اعمال مدیریت بر اساس تمکن و بصیرت نیروها، اصل اعمال مدیریت براساس شایستگی، اصل اعمال مدیریت براساس عدالت (ضابطه و قانون)، اصل اعمال مدیریت براساس مشورت و توکل، اصل آخرت‌گرایی در هدف‌گذاری و الگوهای آن (ساجدی‌نیا، ۱۳۸۳).
- محسن قرائتی، در حدود ۳۰۰ اصل در مدیریت اسلامی بیان نموده است که برخی از آنها عبارتند از: لیاقت بعنوان ملاک ارتقاء، عدم انهدام منابع، پیگیری کارها، برخورد با متخلفان، تناسب شغل و شاغل و ارتقای پلکانی، ارزش و تلاش، کنترل و نظارت، قاطعیت، تفویض مسؤلیت براساس توانایی، شفاف‌سازی، عدم سوء استفاده از مقام، پاداش براساس تلاش، انسجام رویه، دوری از تبعیض، شفاف‌سازی زندگی مدیر، دوری از تکبر، اعتماد به نفس، انتقادشنوی، شایسته‌سالاری، سعه صدر، دفع افسد به فاسد، دوری از اسراف، شفاف‌سازی انتظارات، فروتنی با زیردستان، خوشرویی، کیفیت‌مداری، نصیحت‌پذیری، آینده‌نگری و غیره (قرائتی، ۱۳۸۶).

بررسی تطبیقی مبانی فکری در تدوین اصول مدیریت اسلامی و مدیریت غربی

بطور کلی متون مدیریت مغرب زمین که محور قرار دادن خداوند متعال و ایمان به خداوند در عرصه عمل نادیده انگاشته شده و حوزه دین با دنیا به کلی تفکیک شده؛ منبعث از تفکرات اثبات‌گرایانه و به اصطلاح علمی بوده است که طبق مباحث مطروحه در این مقاله، ناشی از جهان‌بینی علمی (مادی) می‌باشد. در صورتی که در مدیریت اسلامی، جهان‌بینی الهی (مذهبی) از جمله؛ توحید، معاد و نبوت، منبای تدوین اصول مدیریت می‌باشند که این امر نشانگر ریشه‌دار بودن این اصول برخلاف اصول مدیریت می‌باشد؛ چرا که اکثر اصول مدیریت غربی بعد از

مدتی ارزش و اهمیت خود را از دست داده و اصولی جدید جایگزین آن می‌گردد.

نتیجه‌گیری

بطور کلی، اصول و مبانی مدیریت اسلامی ریشه در مبانی و اصول دینی و اعتقادی داشته که مهمترین منابع استخراج آن‌ها کتاب، سنت، اجماع و عقل می‌باشد. لذا چنانچه بررسی اجمالی در مورد تعدادی از اصول استخراج شده توسط صاحب‌نظران داشته باشیم، از جمله؛ نامه حضرت علی به مالک اشتر، آثار شهید مطهری و سایر آثار منتشره، جدای ظاهر نسبتاً متنوع آن‌ها، به نوعی هماهنگی و توازن مبنایی در تمامی آن‌ها پی خواهیم برد؛ چه ۵ اصل (طبق گفته نقی‌پور)، چه ۳۰۰ اصل (طبق گفته قرائتی). اکثریت این اصول برگرفته از اصل توحید، نبوت، معاد و غیره می‌باشند. همچنین براساس یک بررسی تطبیقی مشخص می‌گردد که اصول مدیریت غربی برگرفته از جهان‌بینی علمی (مادی) بوده، در صورتی که اصول مدیریت اسلامی بر اساس جهان‌بینی اسلامی (مذهبی) می‌باشد که این امر نشانگر ریشه‌دار بودن این اصول برخلاف اصول مدیریت می‌باشد؛ چرا که اکثر اصول مدیریت غربی بعد از مدتی ارزش و اهمیت خود را از دست داده و اصولی جدید جایگزین آن می‌گردد.

منابع

- آدیزس، ایساک (۱۳۷۶)، *سوء مدیریت*، ترجمه کاوه محمد سیروس، نشر اشرافیه.
- انصاری، محمدعلی؛ دعایی، حبیب‌الله و مرتضوی، سیدسعید (۱۳۸۴)، *مبانی مدیریت اسلامی و الگوهای آن*، مشهد: انتشارات بیان هدایت نور، چاپ سوم.
- برنجی، محمدرضا (۱۳۷۷)، «اصول مدیریت (برگرفته از نامه حضرت علی (ع) به مالک بن حارث اشتر نخعی»، *مجموعه مقالات ارائه شده در چهارمین سمینار بین‌المللی مدیریت اسلامی*، مرکز آموزش مدیریت دولتی.
- جمعی از محققین (۱۳۷۰)، *درآمدی بر اقتصاد اسلامی*، تهران: انتشارات سمت.
- رضائیان، علی (۱۳۶۹)، *اصول مدیریت*، تهران: انتشارات سمت.
- ساجدی‌نیا، محمدحسین (۱۳۸۳)، *اصول و مبانی مدیریت اسلامی*، تهران: انتشارات شهر آشوب، چاپ دوم.
- علی‌احمدی، علیرضا (۱۳۸۳)، *مبانی و اصول مدیریت اسلامی (رویکردی نوین برای مدیریت در هزاره سوم و جهانی شدن)*، تهران: انتشارات تولید دانش، چاپ دوم.
- فروزنده، لطف‌الله و جوکار، علی‌اکبر (۱۳۸۶)، *مدیریت اسلامی و الگوهای آن*، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور، چاپ اول.
- قرائتی، محسن (۱۳۸۶)، *۳۰۰ اصل در مدیریت اسلامی*، تهران: انتشارات مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن،

چاپ سوم.

- مشبکی، اصغر (۱۳۷۷)، «مطالعه تطبیقی اصول و مبانی مدیریت از دیدگاه اسلام»، **مجموعه مقالات ارائه شده در چهارمین سمینار بین المللی مدیریت اسلامی**، مرکز آموزش مدیریت دولتی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۶)، **مجموعه آثار**، جلد ۳، تهران: انتشارات صدرا، چاپ نهم.
- معین، محمد (۱۳۶۳)، **فرهنگ فارسی**، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مهیار، رضا (۱۳۷۰)، **فرهنگ ابجدی**، انتشارات اسلامی.
- نقی پورفر، ولی الله (۱۳۸۴)، **اصول مدیریت اسلامی و الگوهای آن**، تهران: انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات مدیریت اسلامی، چاپ بیست و دوم.
- Katz, D. (1955), *Skill of an Effective Administrator*, Harvard Business Review, Jun-Feb.
- William Newman and J.V. Charles Summer (1965), *The Process of Management Concept Behavior and Practice*; McGraw-Hill Book CO.

